

.....
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَأَلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجْمِعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

عرض شد که مرحوم نائینی بعد از اینکه متعرض بحث واجب مطلق و مشروط شدند، تقسیم را گفتند یا می دانیم مطلق است یا می دانیم مشروط است یک صورت هم صورت شک بین اطلاق و اشتراط، یعنی شک کردیم مطلق است یا مشروط. بعد مثلاً گفتند اگر شواهدی باشد برای اینکه مشروط است، من جمله جمله‌ی اسمیه، شرطیه را فرمودند و اشاره‌ای کردند به تحلیل مفاد جمله‌ی شرطیه که جمله‌ی شرطیه برای ربط است، ربط بین جمله‌ی بجملة اخرى. ما گفتیم یک مقدار توضیح بدهیم این تحلیل قضیه شرطی را که ایشان فرمودند، یک توضیحی عرض بکنیم مختصراً، به اصطلاح توضیح لسانی.

عرض کردیم ما در مسائل تحلیل زبانی و ادبی، در این بین کتب الان رجال، کتب اصولیه معروف، یعنی شیخ، مرحوم کفایه و بعد مرحوم آقای اصفهانی و آقا ضیاء و مرحوم نائینی، انصافاً مرحوم اصفهانی بیش از این، در این دایره بیش از بقیه مطالب لفظی و لغوی را تحلیل کردند. در مباحث مختلف حاشیه‌شان بر کفایه، انصافاً هم موفقند. انصافاً کارهای لطیفی دارند، خوب بالاخره بر اثر گذشته زمان، همان کارها می شود ردیف بشود و دنبال بشود.

عرض کردیم در مباحث لغوی، یعنی در مباحث ظهورات، در کتب معروف اصول، بیشتر استظهار مطرح است. مثلاً مفاد این جمله چیست؟ بیشتر این مطرح است. اما تحلیل کردن و نکته را بیان کردن، این نیست در این کتب. آن نکته را تحلیل بکنیم که چرا این شده، این نیست. و کتب اخیر اصول چرا، انصافاً در اصول متأخر شیعه از زمان وحید به بعد، انصافاً، این تحلیل لغوی به عنوان تحلیل وارد شده، یعنی غیر از آن جنبه، والا آنکه متعارف تا حالا بود، استظهار بود.

مثلاً صیغه‌ی افعل دلالت بر وجوب می کند. اما این تحلیلش اینکه چطور دلالت بر وجوب می کند، این را تحلیل هیئات. عرض کردیم چون در زبان عربی برای توسعه‌ای که این زبان بدهد، تمسک به هیئات کرده. هیئات در زبان عربی دارای معناست. حالا هیئات ممکن است هیئات افرادی باشد مثل مشتق، مثل کذا ممکن است هیئات ترکیبی باشد، ترکیب ناقص باشد، هیئت ترکیبی باشد اما ناقص باشد مثل وصف و موصوف. یا هیئت ترکیبی تام باشد مثل جمله‌ی خبریه، جمله اسمیه، جمله فعلیه. اینها ترکیبات تامند. باز در خود ترکیب هم مثلاً تقدیم محقق التأخیر یفید الحصر، این در زبان فارسی ما نداریم، اما در زبان عربی داریم.

چون اصولاً در زبان فارسی بحث هیئات مطرح نیست. زبان فارسی، انگلیسی، این زبان‌های هندواروپایی بحث تحلیل، هیئت مطرح نیست. و همین سبب این شده که لغت عربی طبیعتاً قابلیت توسعه داشته باشد. توسعه‌اش خیلی زیاد باشد. به خاطر اینکه از هیئات مختلف می‌تواند معانی مختلفی را در بیاورد. حالا چه به صورت افرادی، چه به صورت ناقص، چه به صورت تام. مثل مضاف و مضاف الیه ناقص، هیئت ترکیبی ناقص، وصف و موصوف مثلاً خود این تحلیل وصف و موصوف و بعد هم منتهی می‌شود به تحلیل مثلاً مفهوم وصف. مفهوم وصف به اصطلاح تحلیل ترکیبی است. اما خود وصف و موصوف تحلیل ترکیبی ناقص است، آن ترکیب تام است، فرقی این است.

حالا غرضم به هر حال این بود که چون مرحوم نائینی در اینجا اشاره‌ای فرمودند و این در صورت شرط، شک، تأثیرگذار است. یعنی وقتی شما یک تحلیل روشنی را ارائه دادید، در صورت شک راحت می‌توانید تحلیل بکنید، تحلیل‌تان راحت‌تر می‌شود. البته عرض کردم از سابقاً عرض کردم، این تحلیل لغوی خودش یک روح خاصی دارد. من این مثال را عرض کردم، در زبان یونانی جمله‌ی اسمی به قول ماها ثلاثی بود، یعنی یک موضوع داشت، محمول داشت، یک رابط داشت یا واسطه داشت، رابط داشت که در این کتب عربی نوشتند استین، استین به لغت یونانی است و است به لغت فارسی، لغت فارسی هم همینطور است، است دارد. مثلاً زید ایستاده است. زید دانا است. زید معلم است. این است در زبان فارسی، ما در زبان فارسی داریم، در زبان یونانی هم استین است.

البته من خیال می‌کردم استین در زبان یونانی مثل «ایز» در لغت انگلیسی در وسط است. بعد که یک کتابی در آموزش لغت یونانی نگاه می‌کردم، دیدم مثل فارسی آخر است. استین آخر می‌آید مثل فارسی است. زید قائم است. آن وقت در زبان آنجا، این صلاحیت پیدا کرد که قضیه معدوله مطرح بشود. معدوله آن بود که به اصطلاح لفظ عدول داده شده از ظاهرش. مثلاً آمدند دو تا، در فارسی هم همینطور است، ما دو جمله در فارسی داریم: زید دانا نیست، به این می‌گفتند محصل است، زید دانا نیست. یعنی حرف نفی بر سر نسبت درآمده. اما زید نادان است. ببینید نادان است. اینجا حرف نفی بر سر محمول درآمده. یا مثلاً نابینا، نادان است مثلاً. یا یک حرف نفی بر سر موضوع و محمول هر دو در می‌آید. این معدوله‌ی محمول، معدوله‌ی موضوع یا معدولتین هر دو.

خب بحث کردند بین این دو تا فرق، بین این دو تا. البته در زبان عربی، به طور، وقت در زبان عربی اینطور نیست: زید قائم. سه تایی نیست، ثنائی است، دوتایی است، دوتایی است. زید به قول ما فارسی‌ها این همانی است. مفهومی که هست این همانی است.

و لذا چون وقتی ترجمه کردند، خواستند مثل آنها راه بروند، گفتند واصطیرلها هو، در شرح، در منطق حاشیه اگر یادتان باشد هنوز، در متن تهذیب تفتازانی، وصطیرلها هو، که زید هو قائم. یک هویی در تقدیر گرفتند که زید هو قائم. البته در کتاب های مفصل تر مثل شرح مطالع احتمال های دیگری هم داده، حالا نمی خواهم وارد آن بحث بشوم. آقایان نگاه کنند.

آن وقت لذا در آنجا معدوله یک مقداری مشکل می شود. چون در لغت عربی می گویند زید لیس بقائم. آثاری برای معدوله نیست. البته الان، البته الان نیست، در زمان سابق، بیشتر در بعضی اصطلاحات علمی بود. اما الان دیگر خیلی متعارف شده، مثل فارسیش کردند. زید لا قائم. این الان، زید لا قائم می گویند. مثل فارسی نادان است، زید نادان است. این الان راحت شده. اما در عربی قدیم نبود. زید لیس بقائم.

مرحوم نائینی قدس الله نفسه الزکیه، واسه مشکوک، یک بحثی دارد که اگر این قضیه ی معدوله باشد، اینطوری است: زید هو لیس بقائم. هو را قبل از لیس بیاوریم. اگر محصله باشد، می گویم به اصطلاح زید لیس هو بقائم. فرق بین هو لیس بقائم، خب فرضیه است دیگر بحث روشنی است.

یکی از آقایان، اسمشان را نمی برم، می فرمودند ما درس مرحوم آقای بروجردی بودیم، تعبیر ایشان است البته، می گفت آقای بروجردی بدون اسم بردن این مطلب را نقل می کرد، البته می گفت با اتعاب نفس که این فرق بین هو لیس بقائم و لیس هو بقائم، مرحوم بعد با آن طنز عالمانه خودشان فرمودند: آقایان این مباحث را یاد بگیرند، چون آقایان با این مباحث اعلم شدند. آقایان، شوخی می خواست بکنند. آقایان با این مباحث اعلم شدند. نمی خواست بگوید چه ربطی به فقه دارد، چه ربطی به لغت دارد؟ زید هو لیس بقائم، زید لیس هو بقائم، فرق بین این دو تا گذاشتند.

البته فرقی است که در منطق گذاشته بودند که اگر قضیه موجه باشد، معدوله باشد، قضیه موجه احتیاج به موضوع دارد، آن وقت سالبه احتیاج ندارد. سالبه به سلب موضوع هم می شود. خب خود این هم بحث ها را تو استصحاب عدم ازلی تأثیرگذار است. حالا من نمی خواهم دیگر وارد آن بحث ها بشوم. می خواستم این نکته را عرض کنم. انصافاً تحلیلی را که ما عرض می کنیم، این باید با شواهد لغت عرب و با قرائن جور در بیاید بگوییم و فرقی را که می خواهیم بگذاریم، باید انصافاً لغوی باشد. اینکه یک قضیه ای در لغت عرب ثنائی است، در لغت یونانی که اصل منطق از آنجا نوشته شده ثلاثی است یا در لغت فارسی، این اینطور نیست که یک چیز مثلاً همینطور ظاهری باشد و لفظ باشد و این حرف ها. نه، این بینش است، دو تا بینش است. یک بینش آنطوری است، آثار دارد.

در تحلیل های امروزی بیشتر به اصطلاح فلسفه ی زبانی را مطرح می کنند. این در لغت عرب الان اصطلاحاً بهش می گویند فقه اللغه. در فقه اللغه، الان در دانشگاه های ادبیاتی عرب، یک درس مستقلی است به نام فقه اللغه. این آشنایی با فقه اللغه خودش یک مطلبی است که متأسفانه در حوزه های ما نیست. حالا لذا من گاهی این تحلیل ها را که طول می دهم، به خاطر اینکه این بحث هایی که مربوط به فقه اللغه می شود، در زبان، در حوزه های علمیه ما متعارف نیست.

البته ما بعضی اش را داریم، مثل معنای حرفی را. معنای حرفی را خیلی مفصل آقایان علمای اصول نوشتند. خب یک تحلیل بسیار قشنگی است معنای حرفی و فرقی با معنای اسمی و معنای فعلی چیست. این خب بحث قشنگی است.

علی ای حال، ایشان اشاره کردند به قضیه ی شرطیه که برای ربط جمله بجملة اخرى. عرض کردم این مثال را زدم من: ان جاءك زيد فاکرمه. این تحلیل بشود اینجا ربط دو تا جمله است. فاکرمه که امر است و جاءك زيد. و ان، ان حرف شرط است. عرض کردم آقایان در اصول بحث را بردند روی لفظی که صریح است در تعلیق و ربط: ان. چون بعضی از الفاظ صریح نیست، یعنی صریح اند، دلالت می کنند، اما اضافه ای بر آن ربط دادن، یک معنای دیگری هم دارد. مثلاً معنای ظرفیت دارد. در کتاب مغنی اگر یادتان باشد در بحث اذا می گوید، می گوید اذا برای ظرفیت و شرطیت و به اصطلاح، یکی دیگر، یک معنای دیگر هم گفته، حالا یادم رفت. بلا استقلال. یکی از حضار: استقبال.

آیت الله مددی: استقبال نه، یک چیز دیگر دارد. حالا چون من چند بار اینجا را گفتم، حالا یادم رفت.

علی ای حال، اذا وقت گاهی می گوید منحصر در این می شود، گاهی منحصر در این. ببینید. اگر اذا برای ظرفیت شد، ظرفیت کلام را شبیه مفهوم وصف می کند. خب این نکته ی لطیفی است. ایشان ندارد در مغنی این بحثی در اصول ما داریم. لذا الفاظی مثل اذا یا متی ما جئت، متی زمان هم توش دارد. ولو به صیغه ی شرط می شود. متی جئت جئتی مثلاً، یا اینجا متی جئتی جئتك، ولو به صیغه ی شرط است، لکن تعبیر صیغه لفظ شرط است، لکن درش زمان هم دارد. چون توش زمان دارد، ممکن است آن ظرف زمانیش لحاظ بشود. اگر ظرف زمانیش لحاظ بشود، این از مفهوم شرط خارج می شود. ما در زبان،

آن وقت مرحوم آقای اصفهانی قدس الله سره، عرض کردم، مرحوم نائینی خب اجمال نوشته، ربط جمله به جمله اخرى. مرحوم آقای اصفهانی در بحث مفهوم شرط، عرض کردم، نسبت داده به اهل معقول و اهل ادب. اهل معقولشان هم به نظرم یک جایی دیگر دیدم مختصر بوده، حالا به ذهنم نمی آید.

یکی از حضار: ظاهراً اهل منطق، من به نظرم شیخ باقر در مورد این عبارت که عرض کردم را پیاده کردم.

آیت الله مددی: نه، غیر از برائت، من در یک جای، حالا یک جایی نمی دانم مطالعه می کردم اسفار اینها را دیدم، به نظرم یک جایی دیدم یک اشاره ای بهش دارند. شاید هم منطق به قول شما.

یکی از حضار: اما من دیدم اهل منطق با اهل عربیت.

آیت الله مددی: چی دارد عبارت شما؟

یکی از حضار: عبارتی که من تحت گفتم: «وهذا المقام ان مفهوم الشرطيه بحسب اعتبار المنطقيين غيرها بحسب اعتبار اهل العربيه. اذا انا اذا قلنا ان كانت الشمس طالعه فالنهار موجود فان اهل العربيه النهار مفهوم عليه و موجود محموله و الشرط قيد له. و اما عند المنطقيين فالمفهوم عليه هو الشرط و المحمول به هو الجزاء و مفهوم القضية ثبوت لزوم الجزاء للشرط.»

آیت الله مددی: این لزوم یعنی تعلیق.

مرحوم آقای اصفهانی فرمودند که به قول ایشان، حالا راست می گویند، اهل دومیش عربیت بود؟ دومیش منطق بود؟

یکی از حضار: اهل منطق با اهل عربیت.

آیت الله مددی: حالا شاید ایشان به اهل معقول از اهل منقول. البته عرض کردم من محضر را درک کردم، خب یادم نبود، تو ذهنم نبود. به هر حال، این نکته را ایشان نقل کردند که دو احتمال در آن جاءک زید فاکرمه هست. یکی اینکه فرض باشد یا تقدیر، یکی اینکه تعلیق باشد. این دوتا، دو احتمال است. همین که گفت لزوم، لزوم یعنی تعلیق. این تعبیر به لزوم کرده. این تعبیر هم بد نیست. ببینید، آن وقت بعضی از آنها دیدم یک شرحی برای این مطلب دادند، سعی کردند توضیح بدهند، توضیحشان خیلی خارج از میناست. به هر حال من وارد بحث آنها نمی شوم، آن نکته اساسی را عرض کنم.

اگر به معنای فرض باشد، عرض کردم در این محاضرات که مرحوم استاد هم حالا مقرر نوشته، نوشته الفرق به معنای الفرض و التعلیق، فرض و تعلیق را یکی گرفته، نه دوتا است، فرض و تعلیق دوتا است. فرض یک معناست، تعلیق یک معناست. حالا برای اینکه روشن تر بشود، یکی تقدیر است، یکی تعلیق است. آن وقت ایشان حالا گفته که محکوم له و محکوم علیه، اجمالاً مطلبش درست است. حالا من توضیح بیشتری عرض می کنم.

به نظر ما اگر به معنای فرض باشد، مصب کلام، چون عرض کردیم ما، ما در جمله وقتی می خواهیم تفسیر بکنیم، در جمله غیر از مفردات، غیر از اینکه ما مفردات را نگاه می کنیم، یک سوق کلام را نگاه می کنیم. این سوق کلام لفظی نیست. دقت کردید؟ مساق کلام، سوق کلام، لفظی نیست. لذا این برای فهم کلام خیلی دقت تأثیرگذار است. ببینیم سوق کلام برای چیست؟ مرحوم آقا شیخ محمد حسین هم توضیح نداده، ما داریم توضیح می دهیم.

یک مفردات داریم، یک ترکیب جمله داریم. این جمله برای چه سوق داده شده؟ به نظر ما اگر فرض باشد، تقدیر باشد، سوق کلام روی شرط است، جزاست. مثلاً مساق کلام، یعنی آن مصب اصلی کلام روی جزاست، روی جزا رفته. اکرام زید. نهایتاً آمده اکرام زید را در فرض آمدن گفته، ان جائک. اکرام زید، یعنی مصب کلام، دقت کردید این چی می خواهم بگم؟ آن مصب کلام روی به اصطلاح جزاست. مثلاً مصب اصلی کلام، مساق کلام. اما اگر تعلیق گفتیم، مصب کلام روی جزا نیست، روی ربط این دوتا است، رابطه بین این دوتا، همین که لزوم ایشان گفته. روی تعلیق است.

و لذا عرض کردیم در همین کتاب منطق هاشم العبدالله دارد که انشائیات جزو تصورات است، از تصورات، اقسام تصورات دارد. این یک معنای افرادی است، تعلیق است. یعنی نه اینکه نظرش به جزا باشد، نظرش به ربط دادن باشد، نظرش به این تعلیق باشد. و این تعلیق به اصطلاح یا به تعبیر ایشان لزوم، این تعلیق را به اصطلاح این می گویند جمله شرطیه. فرق بین این دو قول در اینجا است.

آن وقت اگر مصب کلام، وقت خود مرحوم آقای شیخ محمد حسین قبول می کند فرض و تقدیر را. عرض کردیم ما باشیم و مقتضای قاعده، کسی که فرض را قبول می کند، نباید برای جمله شرطیه مفهوم قائل بشود. ایشان تصورم قائل به جمله مفهومی هم هست از جمله شرطیه. ایشان خود شخصاً هم فرض و تقدیر گرفته، هم مفهوم شرط را قبول کرده مرحوم آقای شیخ محمد حسین.

لکن عرض کردیم انصافاً مشکل است. اگر فرض گرفتیم، اگر تقدیر گرفتیم، مصب کلام روی جزاست. آن در حقیقت ناظر به جزاست بیشتر. آن وقت لذا قضیه فی ذاتها، یک قضیه ای شبیه قضیه وصفیه می شود، شبیه مفهوم شرط می شود، وصف می شود. از مفهوم شرط خارج می شود. حالا این بنده ی سراپا تقصیر، یک اصطلاحی هم خودمان ابداع کردیم. گفتیم مصب، اصولاً محور بحث در بین مفهوم و عدم مفهوم، این است که یک قضیه ثنائیه باشد یا ثلاثیه باشد. یک قضیه ثنائیه، یعنی یعنی می گوید مثلاً اکرام زیداً عالم، این ثنائی است فقط زیدی که به وصف علم دارد، اکرامش بکن این دو چیز است، اکرام زید وصف هم برایش ذکر شد. لذا مفهوم ندارد چون ثنائیه است.

اما قضیه شرطیه ثلاثیه است. یعنی چه؟ یعنی یک قیدی در وسط می آید: اکرم زیداً آن کان عالماً. اگر گفت ان، ببینید، سه، سه قسمتش کرد. این بحث در حقیقت در باب مفهوم، ما این تعبیر بنده است البته، که اگر خواستیم بگوییم قضیه ثنائی است، یعنی جمله‌ی شرطیه فقط منطوق دارد، مفهوم ندارد، این می شود ثنائی، ثنائی. و اگر گفتیم نه، ثلاثی است، مفهوم دارد. اینطوری فرق بگذاریم. البته متعارف در حوزه‌های ما این است که برای اثبات مفهوم باید ثابت بشود ترتب، بعد ثابت بشود ترتب به نحو لزوم، ایشان لزوم را گفت و این لزوم به نحو علیت است، و این علیت هم انحصاری است. در کتب اصولی متأخر اینجوری آمده. و این چهار مرحله را باید برای جمله شرطیه اثبات بکنیم. ترتب دارد، ترتب لزوم دارد، یعنی و این لزوم به نحو علیت است، چون ممکن است به نحو معلولیت باشد یا معلولان لعله ثالثه و این علت هم علت انحصاری است.

گفتیم آقای خویی رحمه الله منکر علیت شده، چه برسد به علیت انحصاری. ایشان می گوید علیت ندارد. چون می گوید در کلام ما گاهی علت را می آوریم، گاهی معلول را می آوریم. متلو ادات شرط گاهی علت است، گاهی معلول است. مثلاً اگر زید، اگر شما نبضتان تند می زند، تب دارید. اگر تب دارید، تند می زند نبضتان، ببینید. گاهی اوقات معلولان لعله ثالثه است. بعد از ادات شرط، اینطور نیست که همیشه علت آورده بشود. گاهی معلول است، گاهی معلولان لعله ثالثه است، گاهی هم علت است.

و ما عرض کردیم ظاهراً مرحوم استاد بین جمله خبریه و انشائیه فرق گذاشتند. در جمل خبریه اینطور است. در جایی که شما خبر از واقع می دهید، آن تابع واقع است، اصلاً ممکن است لزوم هم نداشته باشد. همینجوری باشد، به قول، قضیه اتفاقیه باشد. این نیست که حتماً لزوم درش باشد، که حالا بخواهد علیت باشد. ممکن است که اصلاً قضیه، قضیه اتفاقیه باشد. این امکان دارد. نه اینکه فقط معلولان، حتی قضیه اتفاقی هم امکان دارد.

اما بحث سر این است که در اعتبارات قانونی، به مجرد اینکه چیزی متلو ادات شرط قرار می گیرد، اعتباراً می شود علت، اعتباراً. اگر روز جمعه بود نان بخر. همین که روز جمعه بود، این ظاهرش علیت است. اعتباراً، نه اخباراً. اینجا اخبار نیست. اگر مهمان آمد نان بخر. ببینید. اگر روز جمعه بود نان بخر. اگر نانوایی ها روز پنجشنبه مثلاً جمعه تعطیل بود، پنجشنبه ببین، نان بخر. همین که این متلو ادات شرط، دقت کردید؟ اعتباریات فرض این است.

و اما مسئله‌ی انحصار، که انحصار را چجوری اثبات بکنیم؟ عرض کردم حق با آقایان است. انصافاً از لفظ انحصار در نمی آید. لکن عرض کردیم، با مقدمات حکمت در می آید.

و لذا یکی از فوارق، چون بعضی، اکثر اصولی ها وقتی می خواهند تحلیل اصولی بکنند، رابطه عبد و مولا را می گیرند. در عبد و مولا ربطی ندارد. مثلاً مولا به او می گوید اگر مهمان آمد نان بخر. دو ساعت دیگر می گوید اگر روز جمعه بود نان بخر. می گوید خب این با آن منافی شد، این معلولش مفهومش با منطوق آن. این حرف ها نیست، مولاست دیگر. اما در قوانین ربط هست. چون قوانین شأنش این است، یک قانون که ثبت شد، این ثابت است تا بخواهد عوضش بکند، طبیعت قانون این است، طبیعت اوامر مولا مفهوم درش ندارد. چرا؟ چون انحصار توش ندارد. علیت دارد، انحصار ندارد. اوامر عرفی انحصار ندارد. ممکن است صبح یک علت بگوید، بعد از ظهر یک علت بگوید، فردا یک علت بگوید، ممکن است دیگر، بالاخره علل مختلف برایش پیش می آید.

اگر یک مطلبی گفت، این معنایش این نیست که این به قول مرحوم مثل ملا نصرالدین تا آخر علت همین باشد، دیگر علت غیر از این نیست. اما در قوانین، و لذا انحصار را ما گفتیم از لفظ در نمی آید. انحصار با مقدمات حکمت است. پس ترتب، لزوم، علیت، این ها از لفظ در می آید. ترتب و لزوم حتی لغویاً هم در می آید، در جمل خبریه هم در می آید. علیت در انشائیات، اوامر اعتباریات در می آید. انحصار با مقدمات حکمت. روشن شد؟ این چهار تا را ما اینجوری، حالا بنا بر این مبنای چهارتایی که آقایان گفتند، این چهار تا را اینجوری تحلیل کردیم. این ها این تحلیل ها مثل زید هولیس بقائم، لیس هو بقائم نیست. این تحلیل های واقعی زبان شناختی است. یعنی تحلیل درستی برای زبان شناختی است. دقت کردید؟

این کار را عرض کردیم اصول متأخر شیعه خیلی زیاد انجام، سنی ها ندارند. اصول قدیم ما هم ندارد. اصولاً در اصول، بیشتر جنبه استظهار معنا مطرح کردند. اما این تحلیلی که الان عرض کردم، یک تحلیل قشنگ است. تحلیل ما ثنائی و ثلاثی است. حالا مرحوم آقای شیخ محمد حسین قائل هستند به اینکه

یکی از حضار: ببخشید، چرا اگر ثلاثی باشه مفهوم داره، اگر ثنائی باشه مفهوم نداره؟

آیت الله مددی: چون جدایش کرد دیگر، وقتی جدایش کرد می آید مفهوم، بله. یک بحث دیگری هست. این مفهوم از کجا می آید؟ عرض کردیم به ذهن خودم عرض، این من خودم به عهده می گیرم، حالا ایشان نقل کردند از اهل منطق. من به نظرم می آید بحث اول اصولی ها چه سنی، چه شیعه، سنی ها، شیعه ها که بعد از آنها گرفتند، اهل سنت، این روی یک بحث لغوی گرفتند، دقت کنید. یعنی گفتند «ان» در لغت عرب دو معنا دارد. اصلاً «ان» دو معنا دارد. اگر گفت «ان جاءک زید فاکرمه»، اصولاً دو معنا دارد. یکی اینکه اگر آمد اکرامش کن، اگر نیامد اکرامش نکن. ببینید. معنای «ان» است. یک دفعه یک چیزی مفاد جمله است، آن بحث دیگری است.

مثلاً می‌گوییم زید آمد، خب می‌گوییم مفادش این است اینکه زید آمد، یعنی کسی دیگر را اسم نبرده. این کسی دیگر را اسم نبرده، این مفهوم نیست. بعضی‌ها خیال می‌کنند این، لذا مرحوم آقای خویی یک نوع مفهوم وصف قائل شدند. عرض کردم آنی که آقای خویی قائل شدند مفهوم وصف نیست. اصلاً مفهوم و منطوق و اینها یک ظرافت، متعارف این چیزی که من به ذهنم می‌آید، بحث لغوی است. متعارف الان در کتب اصولی ما عقلی گرفتند و چیزهای دیگر هم گفته شده که ما پنج تا ذکر کردیم. حتی پنجمیش هم اصل عملی که آقایان چون ندارند، نه قدیم، نه جدید. این را ما اضافه کردیم.

یعنی اگر نیامد، شک کردیم اکرام واجب است یا نه، اصالت البرائه جاری می‌شود. اصل عملی هم مؤید به مفهوم است، اصل عملی هم. چون تا حالا در کتب ندیدید، از این به بعد عرض می‌کنم. اگر ما در مراحل استظهار لفظی و عقلی و ملازمات و اینها نتوانستیم بفهمیم، این می‌رسد به مرحله‌ی اصل عملی. تو اصل عملی هم می‌شود مفهوم. یعنی اگر نیامد، چون شک می‌کنیم اکرامش واجب است یا نه، اصالة البرائه جاری می‌شود. یعنی ما مفصل در بحث، ان شاء الله در جمله شرطیه عرض می‌کنیم تحلیل‌مان آنجا.

حالا این ربط جمله به جمله را یک تحلیلی بکنیم. ببینید، شما وقتی می‌گویید «ان»، را اول، این کلام را الان ما تکه پاره‌اش می‌کنیم، تحلیلش می‌کنیم، آنالیز به قول امروزی‌ها این را ما الان تحلیل می‌کنیم. «ان» را کنار بگذارید که الان محل کلام است. «ان» را کنار بگذارید، «جاء زید». «جاء» فعل است. مرحوم آقای شیخ محمد حسین می‌گوید فعل، فرق فعل و اسم و مشتق این است، اسناد، بعد از این تعبیر در کلمات مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر زیاد است. می‌گوید اسناد حدثی یا اسناد اشتقاقی.

ببینید، ایشان فعل را می‌گوید به اصطلاح ما يدل على اسناد نسبة یک حدث ما، حالا این چون یک نکته‌ای دارد حالا در محل خودش شرح می‌دهم. الی ذات، یک حدثی، حدثی اینجا اشتباه کردم، حدث معین است مثل مجیء. الی ذات ما، چون نسبتش فرق می‌کند، حالا آن یک شرحی دارد که حالا بعداً عرض می‌کنم. اسناد و حدث الی ذات ما به نحو الحركة السیالانیة من العدم الی الوجود. یعنی در فعل این نکته را می‌بیند. اگر گفت «جاء زید»، یعنی مجیء نبود، محقق شد، نبود، شد. بنحو الحركة السیالانیة من العدم الی الوجود. نبود، شد. این اصلاً نکته اساسی فعل این است. لذا به نظر ما دلالت بر زمانش هم از همین است، از همین حرکت سیالانیة استفاده می‌شود. این که در کفایه منکر است، می‌گوید فعل دلالت بر زمان نمی‌کند، درست نیست. چون فعل مفادش این است. اگر حرکت سیالانیة شد، سیالانی زمان می‌خواهد.

و عرض کردیم در همین مباحث، فوائد الاصول، چون آن اوایل بود، به یک مناسبتی، مرحوم آقای نائینی با اینکه مرحوم آقای نائینی متعرض کلمات آقای شیخ محمد حسین نمی شوند، اینجا اشاره به ایشان دارند. آقای آفاضلیاء بیشتر متعرض ایشان می شوند و حتی بعضی جاها هم تعبیر تند دارند، تعبیرهای تندی نسبت به کلام آقای شیخ محمد حسین دارند. علی ای حال، در بحث مشتق عرض کردیم، تعبیر ایشان تند است در مقالات.

علی ای حال، به نحو حرکت سیالانی. مرحوم نائینی فرمودند نه، بنحو الحركة السیالانیة من القوة الى الفعل، به جای عدم و وجود، قوه و فعل آوردند. و بعد گفتند بعضی در کلام بعضی آمده، من العدم الى الوجود. این مراد آقای شیخ محمد حسین است، حالا نمی دانم مورد، شاید کس دیگری هم گفته، نمی خواهم بگویم منحصر، ولی در کلام آقا شیخ حسین هم هست این: من العدم الى الوجود. می گوید آن درست نیست، صحیحش این است که من القوة الى الفعل. عرض کردیم این قوه و فعل اصطلاح، به هر حال اصطلاح خاص خودش است. لکن عرف همین حرف آقای شیخ محمد حسین را می فهمد، من العدم الى الوجود را می فهمد، قوه و فعل سرش نمی شود.

وقتی عرف می گوید «جاء زید»، یعنی حدث را که مجيء بوده، به یک ذاتی که اینجا زید است، نسبت داده به نحو اینکه نبود، شد. قام زید، یعنی قیام نبود، شد. به خلاف زید قائم. در زید قائم این نکته نیست، این حرکت سیالانیة مطرح نیست. نبود شد مطرح نیست. آن می آید قیام، زید را می بیند، قیام را می بیند، فقط. کاری به حد، این تعبیر مرحوم آقای علامه طباطبایی گاهی متاثرند باز، می گوید اسناد اشتقاقی است یا اسناد حدثی است. این نکته اش این است. این نکته اساسی شان، حالا نمی دانم دقت فرمودید یا نه؟ این در تعابیر ایشان در کتاب تفسیر المیزان زیاد است، زیاد تکرار می شود و نکته لطیفی هم هست.

پس شما شرط را، متلو شرط، هم مرادمون متلو ادات شرط، متلو ادات شرط را تحلیل کردیم، «جاء» تحلیل شد. «زید» هم آن ذاتی است که این بهش نسبت داده شده به نحو حرکت سیالانیة. این حرکت سیالانیة من العدم الى الوجود. درست شد؟ «ان جاءک زید». جمله ی بعدی، جزائش: فاکرمه. این «فا» در عرض کردم در مغنی هم دارد، «فا» را که معنا می کند، یکی هم به معنای رابطه است، غیر از «فا» ی عاطفه، «فا» ی رابطه. «فا» ی رابطه در جواب جزاء می آید، جزاء شرط می آید. عرض کردیم «فا» ی رابطه مثلاً در خبر نمی آید: زید فقائم، نمی گوییم.

بعد آقایان گفتند در همان کتب ادب، اگر مبتدای ما دارای یک مفاد شرط باشد، شرط نیست. ما تحلیلش، اعرابش که می کنیم می گوییم مبتدا، اسم مبتدا. لکن معنایش معنای شرط است. آنجا هم «فا» در خبر می آید. با اینکه خبر است «فا» می آید.

مثل «الذی یأتینی فله درهم». «الذی یأتینی»، «الذی» مبتداست دیگر. موصول است. «یأتینی» هم صله است. این مبتداست. «له درهم» جمله، جمله ای که به اصطلاح، خبر مقدم شده، «درهم له». «له درهم»، این جمله، جزاء، خبر است برای «الذی یأتینی». «الذی یأتینی»، می شود اینجا «فا» آورد. چرا؟ چون ولو «الذی» اسم است، لکن درش معنای شرط خوابیده. وقتی می گویم «الذی یأتینی»، یعنی «ان یأتینی احد». درش این معنا خوابیده. دقت کردید؟ «الذی یأتینی». اینجا با اینکه مبتداست، اسم هم هست، در خبر این مبتدا «فا» می آید. آن «فا» ی رابطه که عرض کردیم در جزاء شرط می آید، اینجا هم پیدا می شود، اینجا هم می آید این ها تحلیل های لغوی است، قشنگ است خب بحث لغوی در لغت نوشتند. عده ای از این مباحث هم در لغت آمده، در مغنی و کتاب های دیگر آمده. به نظرم «الذی یأتینی» را هم که مفاد شرط دارد، در شرح قشونی دیدم به نظرم، موجود یا یادم نمی آید دیده باشم.

علی ای حال، در این کتب ادبی هم اینها آمده. روشن شد؟ این «فا» هم که وضعش روشن شد. «اکرمه»، «فاکرمه». عرض کردیم این «اکرمه» در وقت تحلیل سه بخش است: یک ماده است که اکرام به اصطلاح به آن می گوئیم، یک هیئت «افعل» است، یک «ه» ضمیر است. که اصطلاحاً عرض کردیم، در اصطلاح، مصطلح بعضی ها به آن موضوع می گویند. مفاد هیئت هم حکم می گویند. پس یک ماده داریم که مفادش حکم است، ببخشید معذرت می خواهم، هیئت داریم، یک ماده داریم، یک موضوع داریم.

عرض کردیم مرحوم نائینی به این می گوید متعلق به خلاف مشهور. «فاکرمه»، عفواً به ایشان می گوید موضوع، حواسم پرت شد. آن وقت اکرام را می گویند متعلق. بعضی ها اکرام را می گویند موضوع. یعنی بعضی ها مفاد هیئت، این که مسلم است، حالا وجوب یا مطلق طلب یا کذا. مفاد هیئت حکم است، بعضی ها موضوع را اکرام می گیرند، همان ماده می گیرند. مرحوم نائینی می فرماید نه، اکرام را متعلق تعبیر می کند. آن حکم تعلق پیدا کرده به اکرام. آن ضمیر، متعلق المتعلق، این هم بهش می گویند موضوع. ایشان نائینی به این می گوید موضوع. موضوع به متعلق المتعلق می گوید. این اصطلاح است دیگر، حالا نبود. من تکرار می کنم برای اینکه گاهی کسی که آشنا با اصطلاحات نیست، خلط می کند. بین اصطلاحات خلط می کند.

پس مفاد هیئت وجوب است. مفاد ماده، حالا به قول آقایان، موضوع است، ماده موضوع است. یا به تعبیر نائینی متعلق است. «ه» که آخر آمده، این را موضوع می گیرد مرحوم نائینی که به اصطلاح به آن می گوئیم متعلق المتعلق، این متعلق المتعلق را ایشان موضوع می گیرد. روشن شد تحلیل جمله؟ این «اکرمه» را هم تکه پاره اش کردیم. یک هیئت دارد، یک ماده دارد، یک ضمیر هم آمده که متعلق المتعلق یا به اصطلاح موضوع است این تحلیل کلام.

حالا کلام در کجاست؟ کلام در سر کلمه «ان» است. «ان» در اینجا چه نقشی بازی می کند؟ دو تا مفاد تحلیل شد دیگر. هم آن متلو ادات شرط را تحلیل لغوی کردیم، هم آن جزا را تحلیل کردیم. این کجای می آید «ان جاءک»، این شرطی که هست، متلو ادات شرط، مرحوم آقای شیخ محمد حسین می گوید این فرض است. برای اینکه فرض برایتان روشن بشود، در زبان فارسی ببینید، شما در زبان فارسی می گوید: زمانی که من می آیم خانه، تو بیا خانه ی من. ببینید، زمانی که. این در حقیقت فرض است. چون زمانی ظرف زمان است.

و لذا به نظر ما اگر فرض شد، به مفهوم وصف می خورد. حالا نائینی، مرحوم آقای شیخ محمد حسین این را مفهوم شرطی عرض گرفته. اما اگر این جور گفت: اگر آمدم خانه، بیا خانه من. ببینید، اگر آمدم. این دو تا را خیلی فرقی واضح است در زبان فارسی. برای اینکه روشن بشود برایتان، این مثالی که فرض چجوری است، تعلیق چجوری است، برای اینکه این خیلی روشن است مثال. زمانی که می آیم خانه ات، بیا خانه ی من این فرض است. چرا؟ چون ظرف است دیگر، ظرف آورده. و فرض مفهومی با مفهوم وصف یکی است.

اما اگر این جور گفت: اگر آمدم خانه ات، بیا خانه ی من. ببینید آن بحث ما این است که این با آن فرق می کند، دو تا یکسان نیستند. یکسان حساب کردن این دو تا درست نیست. اینجا مصب کلام و سیاق کلام، تعلیق است. یعنی چه؟ یعنی آن بین «اکرمه»، بین به اصطلاح هیئت و بین ماده. ببینید، ماده و هیئت به هم متصلند یا نه، این «ان» که آمد، ماده را از هیئت جدا کرد. دقت کنید آن ماده را از هیئت جدا کرد. یعنی این اکرام را گذاشت، این وجوب را گذاشت در وقتی که آمد، این ربط داد. تحلیل روشن شد؟

شما به حسب ظاهر، شما می بینید «اکرمه» ثنائی است دیگر، چیزی ندارد. اما شرط کارش این است، تعلیق، این معنا لغوی است، به دقت کنید. یا نه، این معنا عقلی است، لغت این را اثبات نمی کند؟ من نظرم این است که مفهوم، آنی که من ارتکازاً از کلمات قدمای اصولی می فهمیدم، نمی خواهم بگویم تصریح کردند، اشتباه نشود، فهم شخصی من است، به کسی به عهده نمی گیرم، به عهده کسی به نسبت نمی دهم، این را لغوی گرفتند. یعنی اصلاً گفتند در لغت عرب این کار را می کند، روشن شد؟ «اکرمه» بین هیئت و اکرام فاصله انداخت. لذا گفتیم قضیه شد ثنائی، معنای ثنائی ثلاثی این است. اگر فاصله نمی انداخت می شد ثنائی.

اگر گفت اکرم زیداً العالم، اینکه گفت زید عالم، جدایی بین هیئت و ماده نینداخت، پس مفهوم ندارد، روشن شد؟ اما اگر گفت «ان جاءک»، دقت کنید. این معلوم، این بحث ها اینجا این شرط اساسی که خودتان تفکیر بکنید، نتیجه بگیرید. لذا تعبد در بین نیست. اما اگر گفت «ان جاءک»، این می آید فاصله می اندازد. این هیئت به این ماده چه وقت تعلق می گیرد؟ اگر آن شرط آمد. اگر آن فعل آمد. «اکرمه».

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه - ۱۴۰۴/۱۰/۰۴ - ۱۴۰۴/۰۷/۱۲

موضوع: خارج اصول فقه - اوامر

صفحه ۱۳

جلسه: ۱۲

.....

پس کجاشد؟ ما سه تاش کردیم دیگر. یکی هیئت، یکی ماده، یکی متعلق، اسمش متعلق المتعلق، موضوع. این به کجا آمد خورد؟

بین هیئت و ماده. «ان جاءک زید» بین هیئت و ماده آمد. این وجوب اکرام، این وجوب اکرام، وجوب به اکرام چه وقت تعلق می گیرد؟

وقتی که مجیء باشد. می شود قضیه ثلاثی. اگر این نباشد می شود ثنائی.

وصلی الله علی محمد و آل محمد